

بررسی تحلیلی - مصداقی راسخان در علم و تعارضات فراروی

رضیه فرهانیان* / حامد پوررستمی**

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۶/۳۱ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۲/۲۶

چکیده

موضوع مشترک در آیه ۷ سوره آل عمران و خطبه اشباح سخن در مورد راسخان در علم است. ظاهر آموزه های روایی حکایت از آن دارد که مصداق راسخان در علم، تنها معصومین (علیهم السلام) باشند که نشان می دهد نظر برخی از دانشمندان اسلامی مبنی بر وسعت مصداقی راسخان در علم چندان دقیق نباشد. همچنین علم به تأویل موضوع دیگری است که از ظواهر آموزه های دینی نوعی تعارض ظاهری برمی آید. به عنوان مثال در حالی که ظاهر خطبه اشباح موید این نظر است که راسخان در علم از تأویل آگاهی ندارند، اما قرائنی وجود دارد که با این دیدگاه در تعارض است. در این نوشتار با تفسیر صحیح آیه و آوردن نظرات مخالف و نقد آنها، نظری مناسب ارائه می شود بدین بیان که اگرچه حسب آیه مذکور و خطبه اشباح راسخان، مُشرف به علم تأویل نیستند اما خداوند بر معصومین (علیهم السلام) این علم را افاضه کرده است. چگونگی این موضوع در مقاله فراروی مورد تحلیل قرار گرفته است.

واژگان کلیدی؛

راسخان در علم، خطبه اشباح، آیه ۷ سوره آل عمران، تأویل.

طرح مسئله

قرآن کریم در دو مورد از راسخان در علم سخن به میان آورده است. یکی سوره آل عمران، آیه ۷ است که می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ». او کسی است که کتاب را بر تو نازل کرد؛ برخی از آن، آیات محکم هستند و برخی دیگر متشابه می‌باشند. کسانی که انحراف درونی دارند، از آیاتی که متشابه هستند پیروی می‌کنند که با تأویل آنها فتنه‌گری کنند. تأویل آن جز خدا نمی‌داند و راسخان در علم می‌گویند به آن ایمان داریم، همه از جانب پروردگار ماست و جز صاحبان خرد متذکر نمی‌شوند. با توجه به برداشت‌ها و تفسیرهای مختلف از آیه، عده‌ای معتقدند که راسخان در علم از تأویل آگاهی دارند و در مقابل گروهی ادعا دارند که راسخان در علم محروم از تأویل هستند. نقطه ثقل دیدگاه‌ها در ارزیابی موضوع آگاهی راسخان به تأویل به «واو» در آیه ۷ سوره آل عمران «مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» برمی‌گردد که از نوع «واو» عطف باشد یا استیناف. اکثریت آن را عطف دانسته و گفته‌اند که راسخان در علم هم از تأویل آگاهند؛ (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۱۴)، (معرفت، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۳۷)، (مکارم، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۴۱)، (درویش، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۵۸)، (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۴۱)، (ابوالمکارم حسنی، ۱۳۸۱، ص ۴۰). و روایاتی هم وجود دارد که به ظاهر مؤید این نظر هستند. (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۵۹۷)، (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۱۵). اما در مقابل کسانی «واو» در اینجا را مستأنفه می‌دانند و معتقدند که فقط خدا از تأویل آگاهی دارد و راسخان در علم به آن ایمان دارند و در مقابل آن تسلیم هستند. (ایبیری، ۱۴۰۵، ج ۹، ص ۲۰۸)، (مبیدی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۱)، (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۲۷)، (بلخی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۲۶۴).

اما نکته‌ای که ذهن برخی از محققان را می‌گزد فرازی در خطبه‌اشباح نهج البلاغه است که در توصیف راسخان در علم آمده که ظاهر آن موید دیدگاه دوم است. خطبه ۹۱ نهج البلاغه پاسخ به فردی است که از امیرالمؤمنین علیه السلام تقاضا کرده بود که خدا را به نحوی برایش توصیف کند که گویی او را آشکارا می‌بیند تا حب و معرفت او به خدا زیاد گردد. امام علیه السلام غضب کردند و بعد از جمع شدن مردم برای نماز خطبه‌ای ایراد کردند و در ضمن آن راسخان در علم را کسانی معرفی کردند که خدا ایشان را از وارد شدن به دروازه‌های بسته شده غیب با اقرار به آنچه از تفسیر غیب نمی‌دانند، غنی کرده است و خدا این اعتراف آنها به ناتوانی از رسیدن و أخذ به آنچه به آن علم ندارند را مدح کرده و دوری آنها از ژرف نگری در آنچه که



بحث در کنه آن را مکلف نیستند را رسوخ نامیده است^۱ (نهیج البلاغه صبحی صالح، ص ۱۲۵، خطبه ۹۱). با نگاهی سطحی در مورد این آیه و این خطبه تقابلی بین آنها به چشم می خورد و آن اینکه حسب آیه مذکور ویژگی راسخان دانستن و علم به تأویل است و از سوی دیگر ظاهر خطبه اشباح، بر اعتراف و اقرار راسخان به ندانستن و ترک تعمیق از تفسیر عالم غیب دلالت می کند.

در این نوشتار ابتدا مباحثی برای فهم صحیح آیه آمده است از جمله مفهوم رسوخ در علم و اینکه راسخان در علم چه کسانی هستند و چه ویژگی دارند، تأویل چیست و آیا راسخان به تأویل علم دارند یا نه. سپس راه حل هایی که برای رفع این تعارض ارائه شده، آمده و به بررسی و نقد آنها پرداخته می شود و در نهایت با توجه به تبیین صحیح آیه نظری نهایی در مورد وجه جمع آیه و روایت ارائه می شود. همچنین ممکن است گفته شود که موضوع آیه با این روایت یکی نیست که تعارض برقرار باشد و هر کدام راجع موضوعی سخن گفته اند؛ آیه راجع به دانستن علم تأویل راسخان می باشد و خطبه ناظر به غیب و ذات و صفات خدای تعالی و عدم ورود و تعمق در آن است که در پاسخ می توان گفت که تأویل شامل غیب و صفات خدای تعالی هم می شود و به همین دلیل نمی توان این سخن را پذیرفت.

مفهوم شناسی راسخ

در اغلب کتب لغت "ر س خ" به معنای ثبوت در جای خود (ثبت فی موضعه) آمده است (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۵۲، زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۲۷۱، فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۱۹۶). تفاوتی که فروق اللغه بین «علم» و «رسوخ» قائل شده، این است که رسوخ، علم به چیزی به واسطه دلائل و برهان های قطعی می باشد (عسکری، ۱۴۰۰، ص ۷۵). نویسنده کتاب گرانسنگ التحقیق بیان کرده که اصل این واژه، ثبوت و استقرار تام از جهتی است که در محل نفوذ داشته باشد (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۴، ص ۱۱۹). البته توجه به این نکته ضروری است که نفوذ در محل یعنی ثبات و اسقرار در مکان خود نه اینکه این نفوذ الزاما مختص به علم باشد. علامه در در المیزان به این نکته اشاره می کند که با توجه به اینکه در آیه «زیغ» در مقابل «رسوخ» قرار گرفته است و «زیغ» یعنی انحراف پس «رسوخ» یعنی ثبات و راستی (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۳۴). که این استنتاج مفهومی معقول و مقبول به نظر می رسد.

در نهایت می توان چنین گفت که «رسوخ» را ثبات چیزی در جایش معنا کرده اند البته با قید کمال، یعنی ثبات در بالاترین درجه آن. بنابراین به بیان علامه مصطفوی راسخان در علم کسانی هستند که با علم شهودی و یا علم اکتسابی و دلائل فراوان همراه با عمل و تهذیب نفس به بالاترین مرحله ایمان و یقین رسیده اند و روشن است که در این جایگاه شک و شبهه ای بر آنها وارد نمی شود (مصطفوی، ۱۳۶۸،

^۱ وَ اعْلَمَ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَعْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدِّ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْغُيُوبِ الْإِقْرَازِ بِجَمَلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَخْبُوءِ فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَتَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَ سَعَى تَرْكُهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفَهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا

ج ۴، ص ۱۱۹). ذکر این نکته لازم است که این گروه با علمشان به مرحله رسوخ رسیده اند ولی این مستلزم آن نیست که در این مقام علم به تأویل داشته باشند. به دیگر سخن قلمرو مصداقی «رسوخ» الزاما شامل «تاویل» نمی شود.

گستره مصداقی راسخان در علم

بعد از اینکه مفهوم و معنای لغوی راسخان معلوم شد، قلمرو مصداقی (دامنه کیستی) این گروه و ویژگی های آنها مورد بررسی قرار می گیرد. از منظر علامه طباطبایی جوهره معنایی در راسخان و رسوخ در علم، شدت ثبات است و اینکه در آیه، راسخان در علم در مقابل کسانی که در دل آنها انحراف است، قرار گرفته اند و اینکه آنها می گویند که به آن ایمان آوردیم و همه آن از جانب پروردگار ماست، آنها را می شناساند که ایشان به خدا و به آیات او که در آنها شک و تردید نیست، علم دارند و آنچه از محکمت برای آنها علم حاصل می شود، ثابت و پایدار است و آنها به آن ایمان می آورند و از آن پیروی می کنند و به آن عمل می کنند و هنگامی که به آیه متشابهی برخورد کنند، به دلیل اینکه نزد آنها علم راسخ است، تشابه آن موجب اضطراب دل آنها نمی شود بلکه به آن ایمان می آورند ولی در عمل به آن توقف می کنند. ایشان بیان می کنند که این آیه در مقام بیان شئون راسخان است که در شبهه توقف می کنند و ایمان دارند و تسلیم می شوند و ممکن است آیات دیگر دلالت کند بر اینکه آنها به حقیقت قرآن و تأویل آن علم دارند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، صص ۲۸ و ۲۹) این سخن علامه با این روایت امام صادق علیه السلام تأیید می شود که می فرماید: «إن القرآن زاجر و أمر، يأمر بالجنة و یزجر عن النار، و فیه محکم و متشابه: فأما المحکم فیؤمن به و یعمل به و یعتبر به، و أما المتشابه فیؤمن به و لا یعمل به...» (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۵۹۸). که دلالت بر لزوم توقف و عدم عمل در هنگامه مواجه شدن با آیات متشابه دارد.

برخی از دانشمندان مانند آیت الله مکارم بر این باورند که مراد از راسخان، کسانی هستند که در علم و دانش، ثابت قدم و صاحب نظرند. مفهوم این کلمه يك مفهوم وسیع است که همه دانشمندان و متفکران را در بر می گیرد، ولی در میان آنها افراد ممتازی هستند که درخشندگی خاصی دارند و طبعا در درجه اول، در میان مصداق این کلمه قرار گرفته اند و هنگامی که این تعبیر ذکر می شود قبل از همه نظرها متوجه آنان می شود. در روایات متعددی "راسخون فی العلم" به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام تفسیر شده است زیرا آیات و کلمات قرآن مفاهیم وسیعی دارد که در میان مصداق آن افراد نمونه و فوق العاده ای دیده می شود که گاهی در تفسیر آنها تنها از آنان نام می برند. تفسیر "راسخون فی العلم" به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام منافاتی با وسعت مفهوم این تعبیر ندارد، لذا از ابن عباس نقل شده که می گفت: من هم از راسخان در علم هستم. منتها هر کس به اندازه وسعت دانشش از اسرار و تاویل آیات قرآن، آگاه می گردد، و آنان که علمشان از علم بی پایان پروردگار سرچشمه می گیرد طبعا به همه اسرار و تاویل قرآن آشنا هستند



در حالی که دیگران تنها قسمتی از این اسرار را می‌دانند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، صص ۴۳۹ و ۴۴۰).

در تفاسیر روایی مانند البرهان راسخان در علم چنین معرفی شده‌اند:

امام صادق (علیه السلام) در مورد سخن خدا «تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند» می‌فرماید:

که منظور امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ائمه (علیهم السلام) می‌باشد.^۱ (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۵۹۷)

امام صادق (علیه السلام): ما راسخان در علم هستیم و ما تأویل را می‌دانیم.^۲ (همان)

امام علی (علیه السلام) می‌فرماید که از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: هیچ آیه ای از قرآن نیست مگر اینکه برای آن ظاهر و باطن باشد و هیچ حرفی از آن نیست مگر اینکه برای آن حدی باشد و برای هر حدی مطلعی بر ظاهر قرآن و باطن آن و تأویل آن است و تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم نمی‌دانند و خداوند عزوجل به مردم امر کرده که بگویند: به آن ایمان آورده ایم، همه آن از نزد پروردگار ماست و برای ما تسلیم باشند و علم آن را به ما برگردانند زیرا خداوند فرموده: «و اگر آن را به پیامبر ﷺ و صاحبان امر از خودشان برمی‌گردانند، کسانی که از آنها قدرت استنباط دارند، آن را می‌دانستند» و آن را از آنها طلب کنند.^۳ (همان، ص ۵۹۸)

توجه به این حدیث نشان می‌دهد که حساب معصومین (علیهم السلام) از مردم جداست و معصومین (علیهم السلام) تأویل را می‌دانند ولی مردم نمی‌دانند و ندانسته ایمان می‌آورند و امکان دارد ارجاع علم آن به اهل بیت (علیهم السلام) ناظر به این باشد که آنها دارای علم صحیح تأویل می‌باشند و مردم برای فهم آن باید به آنها مراجعه کنند. برخی دیگر از روایات هم بیانگر آن است که رسول خدا ﷺ و اوصیای ایشان (علیهم السلام)، تأویل را می‌دانند و دیگر راسخان، از موهبت تأویل محرومند ولی عام و خاص و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه را می‌دانند.^۴ در نهج البلاغه در فرازی از خطبه ۱۴۴ آمده است: کجایند کسانی غیر از ما که به دروغ و تعدی به حق ما گمان دارند راسخان در علم هستند.^۵ (شریف رضی، ۱۴۱۴، ص ۲۰۰)

۱. عن أبي عبد الله (عليه السلام) في قول الله تعالى: ... ما يعلم تأويله إلا الله و الراسخون في العلم: «أمير المؤمنين و الأئمة (عليهم السلام)».

۲. عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «نحن الراسخون في العلم، و نحن نعلم تأويله».

۳. سليم بن قيس الهلالي: عن أمير المؤمنين (عليه السلام) - في حديث له مع معاوية - قال (عليه السلام): ... و إني سمعت رسول الله (صلى الله عليه و آله) يقول: ليس من القرآن آية إلا و لها ظهر و بطن، و لا منه حرف إلا و له حد، و لكل حد مطلع على ظهر القرآن و بطنه و تأويله، و ما يعلم تأويله إلا الله و الراسخون في العلم، و أمر الله عز و جل سائر الأمة أن يقولوا: آمناً به كل من عند ربنا و أن يسلموا لنا، و أن يردوا علمه إلينا، و قال الله عز و جل: وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ و يطلبونه».

۴. عن يزيد بن معاوية، قال: قلت لأبي جعفر (عليه السلام): قول الله: وَ ما يعلم تأويله إلا الله و الراسخون في العلم؟ قال: «يعني تأويل القرآن كله إلا الله و الراسخون في العلم فرسول الله أفضل الراسخين، قد علمه الله جميع ما أنزل عليه من التنزيل و التأويل، و ما كان الله منزلاً عليه شيئاً لم يعلمه تأويله، و أوصياؤه من بعده يعلمونه كله، فقال الذين لا يعلمون: ما نقول إذا لم نعلم تأويله؟ فأجابهم الله يقولون آمناً به كل من عند ربنا و القرآن له خاص و عام، و ناسخ و منسوخ، و محكم و متشابه، فالراسخون في العلم يعلمونه».

(همان، ص ۵۹۹)

۵. «أين الذين زعموا أنهم الراسخون في العلم دوننا كذباً و بغياً علينا...»



همان طور که در روایات ملاحظه گردید مصداق راسخان در علم، معصومین (علیهم السلام) معرفی شده اند و حتی بر خلاف سخن آیت الله مکارم که این تعبیر را دارای وسعت می داند، نوعی حصر از این عنوان بر معصومین (علیهم السلام) از روایات بر می آید (مخصوصاً با توجه به خبر سلیم بن قیس و خطبه ۱۴۴ نهج البلاغه). افزون بر این کلام علامه طباطبایی در مورد شئون راسخان در این روایات تأیید می شود که راسخان فقط تسلیم هستند در حالی که علم به تأویل ندارند. مطلب دیگر اینکه در غالب این روایات، راسخان را کسانی معرفی کرده اند که علم به تأویل دارند. بررسی چیستی تأویل مناسب به نظر می رسد.

تاملی در مفهوم تأویل:

در آیه ۷ سوره آل عمران سخن از تأویل و علم به آن آمده است که بیان شد دو معنای متفاوت علم راسخان و عدم علم آنها به تأویل از آن برداشت شده است. باید دید که معنای تأویل و منظور از آن در آیه چیست، چه مفهومی دارد، آیا مفهومی مشکک است که هر کس به میزان فهم خود از آن اطلاع پیدا کند و یا مفهومی والا است که فهم هر کس به آن نرسد و افراد خاص به آن دسترسی داشته باشند. بعد از آن باید دید که آیا آنچه در خطبه اشباح آمده، مصداق تأویل هست یا نه؟ بدین منظور معانی مختلف تأویل آمده و نقد و جمع بندی می شوند.

با بررسی کتب لغت استفاده می شود که تأویل بازگشت به مکان حقیقی یا اصلی و سرانجام یک چیز است. (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۱۹۰)، (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۹۹)، (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۶۲)، (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۱۳۲).

نویسنده التحقیق تأویل را چیزی دانسته که متقدم قرار داده می شود که دیگری بر آن مرتب شود؛ چه مادی باشد و چه معنوی. تفاوت تفسیر و تأویل در آن است که تفسیر در مورد مدلول لفظ و آنچه ظاهر اقتضا دارد، بحث می کند اما تأویل تعیین مرجع لفظ و مراد و مقصود است و گاهی این مراد از مردم عادی پوشیده است و ظاهر بر آن دلالت ندارد و در اینجا به اطلاع از مقصود نیاز است. (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۹۱)

شیخ طوسی تأویل را به معنای تفسیر می داند: «التأویل: التفسیر و أصله المرجع، و المصیر من قولهم: آل أمره إلی کذا یؤول أولاً: إذا صار إلیه» تأویل به معنای تفسیر است و اصل آن مرجع می باشد. وقتی گفته می شود که امر آن به فلان بازگشت یعنی هنگامی که مصیرش به آن باشد و به سوی آن برگردد. (طوسی، ج ۲، ص ۳۹۹). این دیدگاه دو اشکال دارد؛ یکی اینکه اگر این دو واژه مرادف هم باشند در آیه داریم که تأویل متشابهات را فقط خدا (یا فقط خدا و راسخان در علم) می داند در حالی که تمام آیات قرآن دارای تفسیر هستند و از آن طرف تفسیر متشابهات را همه مفسران نمی دانند. دوم آن است که در قرآن آیاتی هست که اگر به معنای ظاهری آنها تفسیر شود، جسمانیت خدا لازم می آید. مانند آیه ۱۰ سوره فتح: «ید الله فوق یدیهم». (حسین علوی مهر، ۱۳۸۳)



از سوی دیگر علامه معرفت شش معنا برای تأویل آورده است که بدین قرار است: بازگرداندن منظور به جایگاه اصلی وجه صحیح آن (توجیه المتشابه) ، بطن قرآن، تعبیر خواب، عاقبت امر، مصداق خارجی، وجود عینی. ایشان برای ۴ معنای اول شاهد قرآنی می آورد و با توجه به اینکه مورد پنجم شاهی ندارد، آن را نمی پذیرد و دلیل های آمده برای معنی ششم را به نقد می کشد. (التمهید، ج ۳، صص ۲۹-۳۵) البته در مورد معنا کردن تأویل به بطن قرآن نقدهایی وارد است؛ از جمله اینکه روایات بطن تنها مربوط به تأویل آیات متشابه است نه تمام آیات قرآن. دیگر آنکه در مقابل روایاتی که تأویل را بطن قرآن می دانند، روایاتی وجود دارد که باطن قرآن را مصداق آیات و اشخاص خارجی بیان کرده اند. نقد بعدی این است که لازمه این دیدگاه وجود اختلاف بین آیات است. زیرا رو آوردن به باطن، نشان می دهد آیتی در قرآن وجود دارد که باید خلاف معنای ظاهری آن اراده شده باشد. در نتیجه باعث معارضه آنها با محکومات قرآن خواهد بود و این خود موجب فتنه در دین خواهد شد و برگشت این سخن به این است که در بین آیات قرآن اختلاف وجود دارد که برطرف نمی شود، مگر آن که از ظاهر بعضی از آنها چشم پوشید و آنها را برخلاف ظاهرشان بر معنایی حمل کرد که فهم عامه مردم از درک آن عاجز است. (علوی مهر، ۱۳۸۳)

اما تبیینی که علامه طباطبایی از تأویل می کند به این شرح است؛ تأویل از "اول" است و به معنای بازگشت است و تأویل متشابه مرجعی است که به آن برمی گردد و تأویل قرآن آن مأخذی است که معارف قرآن از آن گرفته می شود. بنابراین تأویل چیزی خارجی است که خبر صحیح بر آن مطابق باشد، در اینصورت این تعریف مختص به آیات راجع به صفات خدا و بعض افعال او و حوادث قیامت خواهد داشت و آیات تشریح احکام که از باب انشاء هستند مطابقی در خارج ندارند. و مشخص است که تأویل بعضی احکام اخلاقی همراه آنها است و تأویل قصص انبیاء و امت های پیشین در گذشته بوده است و نه اینکه تأویل آنها تا قیامت به تأخیر بیفتد. در حالی که ظاهر آیه اشاره به تأویل کل کتاب دارد نه قسمی از آیات.

بعضی گفته اند که تأویل امر عینی خارجی است که کلام بر آن تکیه دارد و در مورد اخبار آن چیزی است که در خارج واقع می شود مانند قصص انبیاء که واقع شده و یا آیات صفات خدا و اسماء او و وعده هایش و آنچه در قیامت آشکار می شود، واقع خواهد شد و در مورد انشائات مانند احکام تأویل آن مصالحی است که در خارج محقق می شود. مانند مصلحت "ایفاء کیل" که نتیجه تحقق آن استقامت امر اجتماع انسانی است. باید گفت که اولاً ظاهر آیه این است که تأویل امری خارجی و اثر عینی آن بر فعل خارجی "ایفاء کیل" است، می باشد نه بر امر تشریحی ای که آیه متضمن آن است. پس تأویل امر خارجی مرجع است و بازگشت امر خارجی دیگر. توصیف آیات قرآن که دارای تأویل هستند از جهت حکایت آنها از معانی خارجی هستند مانند خبرها یا تعلق آنها به افعال یا امور خارجی مانند انشائات که برای آن تأویل است. پس وصف مربوط به حال متعلق شیء است نه به حال خود شیء. ثانیاً، تأویل مرجعی است که شیء

به آن برمی‌گردد و رجوع می‌کند اما رجوعی خاص نه هر رجوعی؛ کارمندی که به رئیس مراجعه میکند که تأویل نیست. دلیل بر این آیات داستان موسی و خضر علیهما السلام است. حضرت موسی علیه السلام از افعال خضر علیه السلام صوری غیر از صور اصلی افعال تصور کرد و همین موجب اعتراض او شد. و خضر علیه السلام در پاسخ تأویل افعالش را برای او روشن کرد. در اینجا تأویل از باب رجوع شیء به صورت آن است مثل رجوع زدن که برای تأدیپ است و نه هر رجوعی که بگوییم تأویل جمله "جاء زيد" آمدن زيد در خارج باشد.

در سوره یوسف و در مورد تعبیر خواب هم تأویل همین است. صورتی که فرد در خواب می‌بیند و تأویل آن به معنی واقعی آن صورت‌ها بر می‌گردد. تأویل در آیات مربوط به قیامت هم مشاهده و وقوع حوادثی است که قرآن و انبیاء از آن خبر داده‌اند. البته مشاهده غیرحسی و این غیر از رجوع اخبار به امور مستقبل است که تحقق مضامینشان در آینده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، صص ۴۴ - ۴۹).

برآمد:

به نظر می‌رسد که تعریف علامه طباطبایی از تأویل نسبت به بقیه صحیح‌تر باشد زیرا هم شامل معنای لغوی تأویل است که به معنای بازگشت می‌باشد و هم موارد استعمال تأویل در قرآن را پوشش داده است و هم با سخن علامه مصطفوی سازگار است و هم سه مورد (بطن که مورد چهارم مورد تأیید آیت الله معرفت بود مورد نقد قرار گرفت) آمده توسط آیت الله معرفت را شامل می‌شود.

در ضمن ایشان معنایی ارائه کرده است که تأویل از یک معنای عادی و قابل دسترس به معنای درست و درخور شأن قرآن و عظمت فرستنده آن ارتقا پیدا می‌کند. توضیح بیشتر اینکه که مثلاً یک فرد عادی که راسخ در علم نیست ولی میدانند که تاویل آیه متشابه «الرحمن علی العرش استوی» این است که قدرت خدا مستولی است. وقتی او این را می‌داند، پس این، آن تاویلی نیست که مدنظر آیه است که هیچ کس جز خدا و یا همراه راسخان در علم از آن مطلع نیست. شاید بتوان با روایت داشتن سبعین بطن برای قرآن این را توجیه کرد که فرد عادی یک بطن آن را می‌داند ولی راسخان تمام هفتاد بطن را ولی به نظر می‌رسد که منشور آیه همان است که علامه می‌گوید؛ یعنی حقیقت قرآن را راسخان می‌دانند.

حال که معنای تأویل مشخص شد باید دید که چه ارتباطی با خطبه اشباح دارد، آیا همخوان هستند یا دو مفهوم متفاوت از هم می‌باشند. در طرح بحث بیان شد که آنچه در این خطبه آمده در پاسخ به فردی است که درخواست توصیف در حد مشاهده خدا را داشت. در قرآن هم آیات متشابهی وجود دارد که اگر به ظاهر آنها بسنده شود، جسمانیت و رویت خداوند لازم می‌آید. پس حتماً این آیات باید تأویل شوند. این نوعی اشتراک بین این آیه و خطبه است. از طرفی در بحث گستره مصداقی راسخان آمد که در روایات اشاره شده بود که راسخان کسانی هستند که در مقابل متشابهات ایمان می‌آورند و تسلیم آن هستند ولی در عمل به آن توقف می‌کنند، در این خطبه هم آمده که راسخان از ژرف نگری در آنچه که بحث در کنه آن را مکلف نیستند (نباید به آن عمل کنند)، دوری می‌کنند.

آگاهی راسخان در علم از تأویل

با توجه به موضوع مورد بحث لازم به ذکر است که در این مقاله نیازی به بررسی اینکه علم داشتن یا عدم علم راسخان به تأویل کل قرآن باشد یا فقط تأویل متشابهات، نیست زیرا اگر منظور علم فقط به تأویل متشابهات هم باشد صفات خدای تعالی در حیثه آیات متشابه جای می گیرد. با تذکر این نکته که در روایت برید بن معاویه از امام صادق (علیه السلام) آمد که راسخان تأویل کل قرآن را می دانند.

در طرح بحث آمد که آگاهی یا عدم آگاهی راسخان از تأویل بر می گردد به اینکه در آیه ۷ سوره آل عمران در جمله «ما یَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّٰسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا»، «واو» عطف باشد یا استیناف. عده ای آن را عطف دانسته و گفته اند که راسخان در علم هم از تأویل آگاهند و در مقابل کسانی «واو» در اینجا را مستأنفه می دانند و معتقدند که فقط خدا از تأویل آگاهی دارد و راسخان در علم به آن ایمان دارند و در مقابل آن تسلیم هستند.

از میان آراء دو طرف به بررسی دیدگاه علامه طباطبایی در میزان و آیت الله مکارم در تفسیر نمونه به دلیل اینکه مسئله را به طور کامل توضیح داده اند، می پردازیم.

علامه در ذیل آیه می آورد که «واو» در اینجا استینافیه است و دلیل بر این مدعا این است که اگر راسخان علم به تأویل داشتند، قاعدتا رسول خدا ﷺ از آنها است و در اینصورت به منظور تشریف و تعظیم ایشان در آیه باید اشاره می شد مانند آیات دیگر که هر گاه بخواهد جمعی را اراده کند که رسول الله ﷺ هم جزء آنها باشد، ایشان را جدا ذکر می کند. از جمله آیات ۲۸۵ سوره بقره «أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ» و ۲۶ سوره توبه «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» و ... البته علم به تأویل از این آیه قابل اثبات نیست ولی این تنافی ندارد با اینکه کسانی در این استثناء وارد باشند و با قرینه های دیگر این اثبات شود مانند آیات دال بر انحصار علم غیب به خدا که در آیه ۲۷ سوره جن کسانی در این استثناء وارد هستند: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُطَهِّرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ أَتَتْهُ مِنْ رَسُولٍ». (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، صص ۲۷ و ۲۸)

آیت الله مکارم معتقد است که «واو» در اینجا عطف است و بیان می کند که اولاً بسیار بعید به نظر می رسد که در قرآن آیاتی باشد که اسرار آن را جز خدا نداند. مگر این آیات برای تربیت و هدایت مردم نازل نشده است چگونه ممکن است حتی پیامبری که قرآن بر او نازل شده از معنی و تأویل آن بی خبر باشد؟! این درست به آن می ماند که شخصی کتابی بنویسد که مفهوم بعضی از جمله های آن را جز خودش هیچکس نداند! ثانیاً همانطور که مرحوم "طبرسی" در "مجمع البیان" می گوید: هیچگاه در میان دانشمندان اسلام و مفسران قرآن دیده نشده است که از بحث در باره تفسیر آیه ای خودداری کنند و بگویند این آیه از آیاتی است که جز خدا معنی نهایی آن را نمی داند، بلکه دائماً برای کشف اسرار و معانی قرآن همگی تلاش و کوشش داشته اند. (نقدی که در اینجا وارد است این است که ایشان در اینجا معنای تأویل و تفسیر را با هم خلط کرده است). ثالثاً اگر منظور این باشد که راسخون در علم در برابر آنچه نمی دانند،

تسلیم هستند مناسب‌تر این بود که گفته شود: راسخون در ایمان چنین هستند، زیرا راسخ در علم بودن متناسب با دانستن تاویل قرآن است نه با ندانستن و تسلیم بودن. (اشکال بر این سخن اینکه می‌توان گفت: آنها علم دارند که نمی‌توان به تأویل پی برد و به همین دلیل علم داشتن به اینکه اینها از جانب خداست و فقط او می‌داند، ایمان می‌آورند. در آیه ۲۸ سوره فاطر آمده است: «انما یخشی الله من عباده العلماء» با توجه به این آیه هر چه علم بیشتر شود، خضوع و تسلیم بیشتر می‌شود؛ راسخان در علم در مقابل آنچه نمی‌دانند، تسلیم هستند). رابعا روایات فراوانی که در تفسیر آیه نقل شده همگی تایید می‌کند که راسخون در علم، تاویل آیات قرآن را می‌دانند، بنا بر این باید عطف بر کلمه "الله" باشد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، صص ۴۴۰ و ۴۴۱)

بر هر کدام از این دو دیدگاه نقدهایی وارد است و دلیلی بر ترجیح یکی از آنها نداریم. اما باید گفت که از دونظر چنین برمی‌آید که حتی اگر از این آیه علم راسخان به تأویل برنیاید اما دلیلی بر نفی مطلق علم آنها به تأویل نیست. و دلیل بر این مدعا هم روایاتی است که معصومین (علیهم‌السلام) را عالم به تأویل معرفی می‌کند که شرح آن گذشت.

بررسی دیدگاه‌های مختلف در حل این تعارض

حال باید دید که چگونه باید این تعارض را برطرف کرد. چند راه حل در این مورد مطرح شده است که به آنها می‌پردازیم؛

۱- می‌توان گفت که راسخان در علم دو معنا دارد؛ معنای عام که شامل همه افراد می‌شود و دیگری معنای خاص که به اهل بیت (علیهم‌السلام) اختصاص دارد. منظور از راسخان در آیه ۱۶۲ سوره نساء، مفهومی عام است که شامل علمای بنی اسرائیل هم می‌شود. منظور امیرالمومنین (علیه‌السلام) هم در خطبه اشباح همین معنای عام است. و معنای خاص راسخان در علم را فقط معصومین (علیهم‌السلام) شامل می‌شوند. و تفاوت این دو مفهوم این است که راسخان خاص علم به تأویل دارند ولی راسخان در معنای عام از تأویل آگاهی ندارند. (افسردير و ديگران، ۱۳۹۶) خداوند در سوره نساء، آیه ۱۶۲ می‌فرماید: «لَکِنَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَ مَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا». اتفاقاً این توصیف از راسخان در این آیه به فهم و علم آنها از خدا و آنچه از طرف او نازل شده اشاره دارد و با عدم علم آنها تنافی دارد. دیگر اینکه مورد آیه ارتباطی به راسخان توصیف شده در خطبه اشباح ندارد؛ راسخان در خطبه اشباح کسانی هستند که وارد به حیطة غیب نمی‌شوند و به آنچه به آن علم نداشته، اعتراف دارند. پس راسخان در این آیه و خطبه اشباح دو مفهوم متفاوت هستند و به این دلیل نمی‌توان این توجیه عام و خاص بودن را برای آن پذیرفت.



۲- نظر دیگر این است که دو بار معنایی برای رسوخ در نظر گرفته شود؛ در بار معنایی ایجابی راسخان در حد اعلاى علم هستند و در بار سلبی راسخان از حد و حریم علمی تجاوز نمی کنند و به غیب وارد نمی شود. در این دیدگاه با توجه به ذومراتب بودن قرآن، در آیه ۷ سوره آل عمران هر دو وجه عطف و استیناف بودن «واو» پذیرفته می شود. وجه عطف بودن آن ناظر به دانش راسخان در علم به ظاهر و باطن آیات متشابه است و وجه استیناف بودن آن ناظر به جهات سلبی و حوزه های ممنوعی صفات خداوند است که از ورود به آنها نهی شده است. در نهایت هم گفته شده که مصداق کسانی که هرگز از حریم علمی تجاوز نمی کنند و هم در حد اعلاى دانش هستند، تنها بر پیشوایان معصوم علیهم السلام قابل تطبیق است. (اسعدی، ۱۳۸۸)

اینکه مصداق بالاترین مرتبه کسانی که هم در حد اعلاى علم هستند و از حریم علمی تجاوز نمی کنند را بر معصومان علیهم السلام تطبیق دهیم درست نیست و این مقام دانشندان و عالمان است. زیرا می دانیم که شأن معصومان فقط علم نیست و آنها به موارد دیگری از جمله وحی هم دسترسی دارند. ذومراتب بودن قرآن مستلزم دو معنای متضاد نیست که بگوییم در مرتبه ای یک معنی برای آیه متصور است و در مرتبه دیگر معنای مخالف آن. در ضمن ظاهر و باطن آیات متشابه شامل صفات خداوند هم می شود و در این جا تعارض پیش می آید که اگر به آیات متشابه علم دارند پس چرا به صفات خداوند علم ندارند؟

۳- قرآن دارای ظاهر و باطن و تأویل و تنزیل است. مطابق ظاهر آیه «واو» استیناف است و راسخان در این صورت دانشمندان اهل کتاب هستند و مطابق باطن آیه «واو» عطف است و در این حالت راسخان بر معصومین علیهم السلام اطلاق می شود. (طیب حسینی، ۱۳۸۹)

شاید بتوان این نظر را پذیرفت اما حصر ظاهر آیه بر دانشمندان اهل کتاب بی دلیل است. در ضمن نقد وارده بر دیدگاه قبلی در اینجا نیز وارد است.

۴- سه راه برای حل این تعارض وجود دارد؛ یکی اینکه گفته شود راسخان حتی معصومان علیهم السلام ذاتاً از معانی متشابهات آگاهی ندارند و آنچه می دانند به واسطهء فیض الهی است. دوم، متشابهات دارای مراتب است و راسخان تنها مراتبی از آن را می دانند. سوم اینکه «واو» در آیه حتماً استینافیه است و راسخان در اینجا گروهی غیر از اهل بیت علیهم السلام هستند و اهل بیت علیهم السلام به دلیل تقیه خود را راسخ در علم (منظور راسخانی که از تأویل اطلاع ندارند) معرفی کرده اند. (رستمی زاده و دیگران، ۱۳۹۰)

اینکه گفته شود همه راسخان ذاتاً از معانی متشابهات و یا حتی تأویل باخبر نیستند، صحیح است اما اینکه همه راسخان مشمول فیض الهی و دانستن غیب شده اند، قابل مناقشه است زیرا در روایات این علم به معصومان علیهم السلام منحصر شده است.

در مورد اینکه متشابهات را دارای مراتب بدانیم باید گفت که آنچه از روایات به ما رسیده این است که بطن

قرآن مراتب دارد و در معناشناسی آمده که تأویل متشابه لزوماً همان بطن نیست. با توجه به سیاق روایات در این زمینه و با توجه به این حدیث فقط از یک معصوم نقل نشده، تقیه ای دیده نمی‌شود و شکی نیست که اهل بیت (علیهم‌السلام) راسخان در علم هستند.

۵- حکم باید با موضوع مناسب باشد و اتخاذ عنوان راسخان در علم مناسب با دانستن تأویل است نه ندانستن آن. پس «واو» در اینجا عاطفه است. و این بخش از خطبه به طریق قطعی به دست ما نرسیده است و نمی‌تواند در مقابل دیگر روایات اطمینان بخش باشد. (تحقیقی پیرامون راسخان در علم و آگاهی از تأویل، ۱۳۶۳)

اینکه حکم با موضوع متناسب باشد سخن صحیحی است اما باید گفت که اتفاقاً علم راسخان آنها را از وارد شدن به آنچه نمی‌دانند نهی می‌کند. نقدی که بر کلام آیت الله مکارم بود در اینجا هم وارد است. در ضمن ابتدا باید دید که بتوان روایت را درست معنا کرد و منظور آن را فهمید و اگر نشد آن را ترک کرد نه اینکه از ابتدا حکم به ضعف آن داده شود. از طرفی این بخش خطبه در تمام نسخه‌ها آمده است و اعتبار کلی نهج البلاغه با دلایل فراوان ثابت شده است.^۱

با توجه به تبیین صحیح آیه نظری نهایی در مورد وجه جمع آیه و روایت ارائه می‌شود.

نظر صحیح:

با بررسی‌های انجام شده بدست آمد که راسخان در علم کسانی هستند که در علم خود در کمال ثبات هستند و شأن آنها این است که در مقابل آیات متشابه ایمان می‌آورند ولی در مقابل آنها توقف می‌کنند. ایشان با توجه به روایات تأویل را نمی‌دانند. از این جهت همسویی آیه ۶ سوره آل عمران و خطبه اشباح مشخص می‌شود زیرا در خطبه هم به توقف راسخان در مقابل دروازه‌های بسته غیب اشاره شده است. از طرفی در روایات بیان شده که راسخانی که تأویل را می‌دانند، فقط معصومین (علیهم‌السلام) هستند.^۲ با توجه به اینکه راسخان در علم با علمشان از تأویل مطلع نیستند می‌توان نتیجه گرفت که معصومین (علیهم‌السلام) نه با علم بلکه به طریق دیگری مثلاً وحی و یا فضل خداوند به تأویل علم پیدا کرده‌اند.

در تبیین معنای تأویل هم بدست آمد که نظر علامه طباطبایی مبنی بر اینکه تأویل قرآن، حقیقت آن است، صحیح‌تر از بقیه معانی به نظر می‌رسد. بنابراین می‌توان گفت که تنها معصومین هستند که از حقیقت قرآن مطلع می‌باشند. اینکه در آیات و روایات مختلف از جمله آیه ۸۳ سوره نساء «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَىٰ

۱. ن. ک. فصل اول کتاب سبک زندگی در آموزه‌های نهج البلاغه، صص ۲۲ - ۳۰.

۲. علاوه بر روایات تعدادی از مفسران این مطلب را ذکر کرده‌اند که راسخان آگاه از تأویل فقط معصومین (علیهم‌السلام) هستند. از جمله می‌توان به این افراد اشاره کرد: در تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة بیان شده که راسخان در علم کسانی هستند که به مقام مشیت رسیده‌اند و از مقام امکان بالاتر رفته‌اند و آنها معصومین (علیهم‌السلام) هستند نه غیر آنها. زیرا غیر از ایشان از جمله انبیاء و اولیاء بالاتر از مقام امکان نرفته‌اند و تأویل کامل را نمی‌دانند. (گنابادی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۲۴۸)، و (تفسیر جامع، ج ۱، ص ۴۰۸).

الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّ الَّذِينَ يُسْتَبِطُونَ مِنْهُمْ» (و اگر آن را به پیامبر ﷺ و صاحبان امر از خودشان برمی گردانند، کسانی که از آنها قدرت استنباط دارند، آن را می دانستند) مردم را به معصومین (علیهم السلام) ارجاع داده است، دلیل بر این است که مردم باید علم تأویل را از معصومین (علیهم السلام) طلب کنند همانطور که در روایت سلیم بن قیس آمده است.



نتیجه:

می‌توان گفت که راه حل مناسب برای رفع تعارض ظاهری در مورد ثبوت و یا رد علم تأویل برای راسخان در آیه ۷ سوره آل عمران و خطبه اشباح این است که گفته شود «واو» در آیه استیناف است و راسخان در علم از تأویل مطلع نیستند و خطبه هم به همین اشاره می‌کند. با نگاهی عمیق همسویی آیه و خطبه روشن می‌شود؛ شأن راسخان با توجه آیه این است که ایشان در برخورد با متشابهات توقف می‌کنند و در خطبه هم شأن آنها این است که در آنچه به آن مکلف نشده‌اند، ورود و تعمق نمی‌کنند. در این حالت سخن علامه با فرمایش امام علی علیه السلام سازگار است که راسخان نمی‌دانند و فقط ایمان می‌آورند. با بررسی معنای لغوی رسوخ مشخص شد که این واژه به معنای ثبات و استواری است و نفوذ جزء معانی آن نیست که مستلزم این معنا باشد که راسخان در غیب وارد می‌شوند یا نفوذ می‌کنند. وارد نشدن در غیب و آنچه نمی‌دانند رسوخ و ثبوت آنها در علم را می‌رساند. آنها به واسطه علم خود می‌دانند که اگر وارد این حیطة شوند غرق می‌شوند. اگر جاهل بودند که وارد می‌شدند و سپس گمراه می‌گشتند و طبق آیه موجبات فتنه فراهم می‌شد.

راسخان به دلیل ثبات در علم و عدم تزلزل در آن به حیطة غیب وارد نمی‌شوند و به جهل خود در این زمینه اعتراف دارند. به عبارتی بر طبق آیه و خطبه اصل بر ندانستن راسخان و اعتراف بر این ندانستن است. اما با توجه به روایات که دیدیم راسخان در علم آگاه به تأویل به معصومان علیهم السلام منحصر شده است؛ می‌توان گفت که معصومان راسخ در علم هستند و وارد به این حیطة هم نمی‌شوند ولی خدا نه از طریق علم بلکه به واسطه وحی و فیض آنها را تأویل آگاه ساخته است. دلیل بر این مدعا روایاتی است که راسخان در علم را به معصومان منحصر کرده است. دیگر راسخان هم اگر علم به تأویل دارند یا ادعایی است طبق کلام مولی علی علیه السلام که می‌فرماید: "أین الذین زعموا أنهم راسخون فی العلم من دوننا" (عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۳۱۵). و یا با توجه به روایاتی که مردم را به معصومان علیهم السلام ارجاع می‌دادند، آن را از اهل بیت علیهم السلام گرفته‌اند.

مطلب دیگر برای تأیید این مدعا اینکه با توجه به معنایی که برای تأویل ارائه شد، دور از عقل است که علمای بنی اسرائیل یا افراد دیگر غیر معصوم را عالم به حقیقت قرآن بدانیم.

منابع:
قرآن کریم
کتب:

- ۱- ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ق، معجم مقاییس اللغة، قم: مكتب الأعلام الاسلامی.
- ۲- ابن منظور، محمد بن مكرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، بیروت: دار صادر.
- ۳- ابومكارم حسنی، محمود بن محمد، ۱۳۸۱ش، دقائق التأویل و حقائق التنزیل، تهران: نشر میراث مکتوب.
- ۴- ایباری، ابراهیم، ۱۴۰۵ق، الموسوعة القرآنیة، بی جا: موسسه سجل العرب.
- ۵- بحرانی، سید هاشم، ۱۴۱۶ق، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت.
- ۶- بلخی، مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳ق، تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ۷- درویش، محیی الدین، ۱۴۱۵، اعراب القرآن و بیانہ، سوریه: دارالارشاد.
- ۸- پوررستمی، حامد، ۱۳۹۴ش، سبک زندگی در آموزه های نهج البلاغه، قم: نشر معارف.
- ۹- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دارالقلم.
- ۱۰- شریف رضی، محمد بن حسین، ۱۴۱۴ق، نهج البلاغة، تصحیح: صالح صبحی، قم: هجرت.
- ۱۱- طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۱۲- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احياء التراث العربی.
- ۱۳- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ق، تفسیر نورالثقلین، قم: انتشارات اسماعیلیان.
- ۱۴- عسکری، حسن بن عبدالله، ۱۴۰۰ق، الفروق فی اللغة، بیروت: دار الافاق الجديدة.
- ۱۵- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، کتاب العین، قم: نشر هجرت.
- ۱۶- گنابادی، سلطان محمد، ۱۴۰۸ق، تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت: موسسه الأعلمی للمطبوعات.
- ۱۷- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد، ۱۴۱۴ق، تاج العروس، بیروت: دارالفکر.
- ۱۸- مصطفوی، حسن، ۱۴۳۰ق، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت: دار الکتب العلمیة، قم: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
- ۱۹- معرفت، محمدهادی، ۱۳۸۶ش، التمهید فی علوم القرآن، قم: موسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید.
- ۲۰- مغنیه، محمدجواد، ۱۴۲۴ق، تفسیر الکاشف، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
- ۲۱- مکارم، شیرازی ناصر، ۱۳۷۴ش، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیة.



- ۲۲- موسوی سبزواری، سید عبدالاعلی، ۱۴۰۹ق، **مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن**، بیروت: موسسه اهل بیت (علیهم‌السلام).
- ۲۳- میبدی، رشیدالدین، ۱۳۷۱ق، **کشف الأسرار و عدة الأبرار**، تهران: انتشارات امیرکبیر.

مقالات:

- ۲۴- اسعدی، محمد، ۱۳۸۸ش، معنانشناسی راسخان در علم با تأکید بر کاربرد روایی، **فصلنامه علوم حدیث**، شماره ۵۳، صص ۴۸ - ۶۰.
- ۲۵- افسردیر، حسین، فضلی نژاد، مرضیه، ۱۳۹۶ش، بررسی مصادیق راسخان در علم در نگاه مفسران، حسنا (**فصلنامه تخصصی تفسیر، علوم قرآن و حدیث**) سال ششم، شماره ۲۱، صص ۱۱-۳۴.
- ۲۶- تحقیقی پیرامون راسخان در علم و آگاهی از تأویل، ۱۳۶۳ش، **درسهایی از مکتب اسلام**، سال ۲۴، شماره ۷، صص ۶-۱۵.
- ۲۷- رستمی زاده، رضا، خزایی، مجید، ۱۳۹۰ش. متشابه و محکم و راسخان در علم از دیدگاه امام علی (علیه‌السلام). **فصلنامه دین پژوهی و کتابشناسی قرآنی فدک**، دوره ۲، شماره ۶، صص ۷۳-۸۸.
- ۲۸- طیب حسینی، سید محمود، ۱۳۸۹ش، تنزیل و تأویل در معنای راسخان در علم (تحلیلی از دو روایت متعارض از امام علی (علیه‌السلام) در باب راسخان در علم و دانش آنان به تأویل متشابهات)، **فصلنامه علوم حدیث**، سال پانزدهم، شماره سوم، شماره ۵۷، صص ۲۲ - ۳۲.
- ۲۹- علوی مهر، حسین، ۱۳۸۳ش، رهیافتی به تأویل (مقایسه دیدگاه آیت الله معرفت و علامه طباطبایی)، **بینات**، سال ۱۱، شماره ۴۴، صص ۸۲ - ۹۸.

کتابخانه اینترنتی مدرسه فقهت.

نرم افزارهای موسسه ی تحقیقاتی نور؛ (قاموس النور، جامع التفاسیر، جامع الاحادیث)